

جست‌وجوی مفهوم سقوط پادشاه غاصب در مراسم نمایش سال نو در ایران باستان

محمد افروغ

کارشناس ارشد پژوهش هنر

چکیده

هر گونه بررسی پیشینه نمایش در ایران باستان نیازمند درک موضوعی مهم است و آن این که نایبستی الگوی یونانی نمایش را که تراژدی چهره بارز آن بود، به سراسر تمدن‌های باستانی تحمیل کرد. مردمان تمدن‌های شرقی مانند چین و هند بنابر نیازی طبیعی برای تجسم بخشیدن به افکار و احساسات خویش از طریق تقلید گفتار و کردار اشخاص، یا به عبارت دیگر همان نمایش الگویی نمایشی داشتند که مبتنی بر ویژگی‌های فرهنگی و خصوصیات انسان شناختی آنان بود و تفاوت‌های مهمی با الگوی یونانی نمایش در جهان باستان داشت. از این رو، می‌توان به یک الگوی شرقی نمایش در برابر الگوی غربی آن معتقد بود.

اما ایران به واسطه این که در میان سرزمین‌های شرقی دارای پیشینه تمدنی شناخته شده‌ای است، چه وضعیتی دارد؟ عدم دست‌یابی به مستندات باستان‌شناختی و فراهم نبودن عوامل فکری و اجتماعی چنین حکم می‌کنند که در سرزمین ما بر خلاف چین و هند، نمایش صحنه‌ای پدیدار نشده است؛ با وجود این، می‌توان هسته‌های اولیه آن را در مراسم نمایشی گوناگون یافت. در این بررسی، آنچه بار دیگر تأیید می‌شود آن است که خاستگاه نمایش در ایران باستان را بایستی در اساطیر و آیین‌ها، همانند سایر سرزمین‌ها، جست‌وجو کرد. اگر ادبیات شفاهی فرهنگ عامیانه و آثار رسمی نوشتاری، بن‌مایه شناخت اساطیر ایرانی است، توجه به بازی‌ها و مراسم مختلف را باید گذرگاه درک ریشه‌های آیینی نمایش در ایران دانست.

در مجموع، درک چگونگی نمایش در ایران باستان در ذیل دو نکته بهتر انجام می‌گیرد. نخست این که به جای نمایش صحنه‌ای، گونه‌ای نمایش در قالب داستان‌گویی در کشور ما تداوم داشته است که به مقتضای مساعدت شرایط از امکاناتی مانند رقص، موسیقی، حرکات نمایشی و حتی چند بازیگر بهره برده یا در صورت دشواری‌ها از آن امکانات محروم مانده و صرفاً به حوزه توانایی‌های محدود نمایشی داستان‌گو خلاصه شده است. از قضا، مستندات باستان‌شناختی و گزارش‌های تاریخی بر وجود داستان‌گویی نمایشی در ایران به صورت سنت پایدار که از گوسان‌های پارتی و حتی پیش از آن از دوره مادها و پارس‌ها آغاز می‌شود و تا دوره اسلامی و نقالان کنونی ادامه می‌یابد، گواهی می‌دهند.

دوم این که در غیاب نمایش صحنه‌ای و عدم حمایت حکومت گران مستبد،

طالعات فرهنگی
انسانی

بازی‌های نمایشی و رسم‌های مردمی که گاهی هم صورت سیار پیدا می‌کرد، نشان دهنده تمایل طبیعی ایرانیان برای نمایش‌گری بود. در این مقاله کوشش شده است که بر نشستن کوسه و مغ کشتی به عنوان دو نمونه از این نمایش‌های سیار مورد توجه قرار گیرند.

کلید واژه: فرهنگ عامه، آیین‌های نوروزی باستانی بازی‌های نمایشی، مراسم مغ کشتی، برنشستن کوسه.

مقدمه

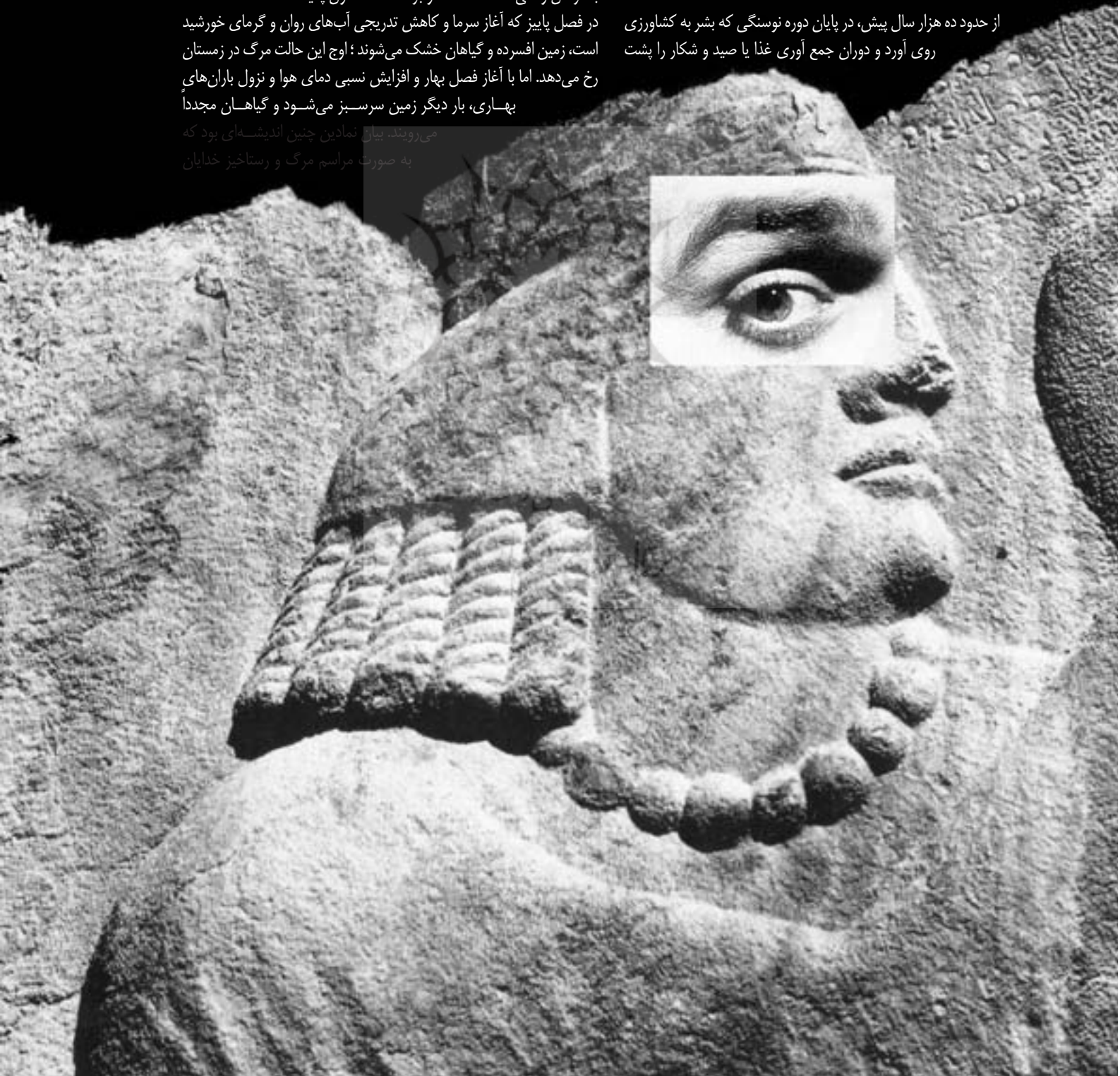
از حدود ده هزار سال پیش، در پایان دوره نوسنگی که بشر به کشاورزی روی آورد و دوران جمع‌آوری غذا یا صید و شکار را پشت

سر گذاشت، زمین به عنوان منبع اساسی تولید مواد غذایی محسوب شده است. رویش دانه در دل خاک به دو عنصر حیاتی خورشید و آب وابسته است. از این رو، در تمامی جوامع بشری که شیوه تولید کشاورزی را در پیش گرفتند، ستایش خورشید و آب که در رشد گیاهان مهم‌ترین نقش را بر عهده دارند، اهمیت فراوان یافت. در نتیجه، اندیشه‌های مذهبی که از دوره نوسنگی و آغاز کشت کاری در ذهن بشر شکل گرفته بود، به صورت مراسم آیینی نمادین در ارتباط با مراحل واقعی کاشت، داشت و برداشت محصول پدید آمد.

در فصل پاییز که آغاز سرما و کاهش تدریجی آب‌های روان و گرمای خورشید است، زمین افسرده و گیاهان خشک می‌شوند؛ اوج این حالت مرگ در زمستان رخ می‌دهد. اما با آغاز فصل بهار و افزایش نسبی دمای هوا و نزول باران‌های بهاری، بار دیگر زمین سرسبز می‌شود و گیاهان مجدداً

می‌رویند. بیان نمادین چنین اندیشه‌ای بود که

به صورت مراسم مرگ و رستاخیز خدایان



درآمد. بنابر تخیل اسطوره‌های انسان کشت گر، خدایی در فصل زمستان می‌مرد و به جهان زیر زمین فرستاده می‌شد، سپس در فصل بهار با وساطت الهه‌های که همسر یا خواهر یا مادر او بود، به جهان زندگان باز می‌گشت. کاملاً آشکار است که الگوی چنین مرگ و زیستی بر گرفته از کاشتن دانه در زمین و رویش گیاهان بود. از این رو جشن آغاز بهار، نشانه زندگی و شروع پاییز نشانه مرگ به حساب می‌آمد.

هستی و نیستی، زندگی و مرگ دو چهره متضاد از نظام کیهانی را در اندیشه انسان کشت گر آفرید که بازتاب نمادین آن مراسم آیینی باروری یعنی سنگ بنای نمایش را فراهم ساخت؛ صورتک شادی در برابر صورتک غم یا به عبارت دیگر خنده مقابل گریه که خلاصه کنش‌های انسانی است، در پدیداری خاص به نام نمایش متبلور شد. از این رو، اندیشه اساطیری انسان روزگار باستان، خصلتی آیینی و نمایشی پیدا کرد و نیایش و نمایش او گوهری مشترک یافتند. تمدن‌های کشاورزی جایگاه بروز چنین نیایش‌ها و نمایش‌هایی بودند. از این رو، لزوم نگاهداشت مراسم آیینی در نوبت کشت سالیانه، اهمیت گاه شماری را پدید آورد. انسان کشت گر بر اساس اوضاع آسمان بالای سرش که جایگاه خدایان بود، حرکت خورشید و ماه را به عنوان مبنای گاه شماری خویش در نظر گرفت. در نتیجه، دو نوع تقویم به وجود آمد: شمسی و قمری. تقویم شمسی یا خورشیدی نسبت به تقویم قمری محاسبه دقیق تری از روزهای سال به دست می‌داد و با شهر نشینی نیز هماهنگ تر بود. در تقویم خورشیدی با تقسیم ماه‌های دوازده گانه به روزهای مساوی، زمان دقیق گرفتن مالیات حاکمان پس از برداشت محصول کشاورزان مشخص می‌شد، در حالی که تقویم‌های قمری که بر مبنای حرکت ماه تنظیم می‌گشت، با زندگی عشیره‌ای و جست و جوی مراتع سر سبز برای دامداری متناسب تر بود تا شهر نشینی.

گرچه گاه شماری شمسی در مقایسه با گاه شماری قمری تناسب بیشتری باشیوه تولید کشاورزی داشت، اما یک اشکال بزرگ هم پیدا می‌کرد و آن این که چون روزهای سال اندکی بیش از ۳۶۵ روز است، این مقدار اضافه اگر به درستی محاسبه نمی‌شد، زمان سال نو متغیر می‌شد و همانند سال سیار در گاه شماری قمری در می‌آمد و در نتیجه، عدم انطباق مراسم آیینی با فصول کشاورزی را پیش می‌آورد. رصدگران برای تصحیح سال، چاره‌های مختلفی اندیشیدند. از جمله این که تمامی ماه‌های دوازده گانه سال را سی روز کامل در نظر گرفتند و روزهای تقویم شده هر سال را هم معادل ۳۶۰ روز محاسبه کردند. سپس چند روز پایانی را که معادل پنج روز و تقریباً شش ساعت است به حساب نیاوردند و هر چهار سال نیز یک روز به تعداد روزهای سال افزودند. به این طریق، سال نو دقیقاً پس از گذشت این مدت اضافی، آغاز می‌شد. این چند روزه اضافی که به حال خود رها می‌شد، منشأ آیین‌ها و نمایش‌هایی خاص در روزگار باستان بود که آثارش تا امروز باقی مانده است. در دنیای باستان، ساکنان دولت - شهرها در پناه خدای نگهبانی قرار داشتند که منشأ کیهانی و آسمانی داشت. این حفاظت کیهانی در گاه شماری خورشیدی کاملاً با کشت کاری منطبق بود، بنابراین مراسم نیایش و نمایش سرورها و سوگ‌ها نیز با چنین نظم کیهانی‌ای هماهنگ می‌شد. همچنین، آیین‌های مرگ و رستاخیز که در بهار و پاییز برگزار می‌شد، از این نظم کیهانی خارج نبود. اما آن چند روز اضافه که خارج از نظم آفرینش محسوب می‌شد، زمان آشوب (chaos) و هرج و مرج بود.

سروده‌ای بابلی درباره آفرینش جهان از خلأ و خلق انسان توسط مردوک (Marduk)، خدای مذکر بابل، به دست ما رسیده است که بابلیان آن را

انوماالیش (Enomaelish) می‌نامیدند و هنگام جشن آکی تو (Akitu) در پرستش گاه مردوک بازخوانی می‌شد. در مراسمی نمایشی، شاه به نیابت از مردوک با تیامت (Tiamat) که ایزد بانوی آب‌های شور، آلوده و مظهر پلیدی، آشوب و هرج و مرج بود نبرد آیینی انجام می‌داد و در پایان، پس از تکه تکه کردن نمادین تیامت، آفرینش موجودات جهان انجام می‌گرفت. در پایان این نمایش نمادین، نیایش گران‌دعایی می‌خواندند و آرزو می‌کردند که همواره مردوک بر تیامت پیروز شود و نظم و آرامش به جای آشوب و هرج و مرج برقرار گردد.

بابلیان، جشن آکی تو را که توأم با عیش و شادی و اعمال خنده آور بود در ابتدای پاییز برگزار می‌کردند سپس آن را به بهار منتقل ساختند تا قبل از جشن زگموگ (Zegmuk) که ویژه آغاز فصل بهار بود، برگزار گردد. بعدها آشوریان که وارث گاه شماری و تقویم بابلی‌ها بودند، با یکی کردن این دو جشن آن را به مدت ده، یازده روز در آغاز بهار برگزار می‌کردند. در این مراسم، هر گونه ممنوعیت برداشته می‌شد که تجسم کامل همان هرج و مرج و خروج از نظم کیهانی بود. بابلی‌ها هنگام اجرای جشن آکی تو، تمامی مراتب و مقام‌های کشوری و لشکری را کنار می‌گذاشتند و برای چند روز کلیه روابط میان طبقات مختلف جامعه و ساختار اجتماعی را به طور موقت رها می‌کردند. آنها در آن چند روزی که جزء ایام سال به حساب نمی‌آمد، جشنی به نام ساکا (Saca) برگزار می‌کردند که در آن یک نفر را به عنوان فرمانروای شهر برمی‌گزیدند و لباسی مضحک بر او می‌پوشاندند و دستورهای مسخره او را تماماً اجرا می‌کردند. ولی در پایان آن چند روز، فرجام بدی در انتظار آن حاکم موقت بود، زیرا مردم او را مضروب و مجروح می‌کردند.

در میان ایرانیان باستان نیز مراسم نمایشی مشابهی وجود داشت که آن را پس از اسلام با نام‌های بر نشستن کوسه یا میر نوروزی و از این قبیل گزارش کرده اند. این نمایش به صورت سیار یا به اصطلاح امروز، کارناوالی و در فصل بهار، کمی قبل از نوروز برگزار می‌شد. چگونگی آن را مورخان دوره اسلامی مانند مسعودی، گردیزی، بیرونی و... در کتاب‌های خود ذکر کرده اند.

بهرام بیضایی در کتاب نمایش در ایران براساس گزارش برخی مورخان می‌نویسد گرچه منشأ بر نشستن کوسه را به پیش از اسلام (روزگار ساسانی) باز می‌گردانند ولی با استناد به پاره‌ای منابع، محتمل است که در اصل در عهد هخامنشیان پدید آمده و در دوره اسلامی با نام میر نوروزی شناخته شده است. ابوریحان بیرونی گزارش می‌دهد که با نزدیک شدن ایام بهار، مرد کوسه‌ای با جامه‌های پاره و کهنه بر الاغی سوار می‌شود و در یک دست کلاغی را می‌گیرد و با دست دیگر بادبزی را تکان می‌دهد و علی‌رغم برودت از گرمای هوا می‌نالند و به این ترتیب زمستان را وداع می‌گوید. او راه بر دیگران می‌بندد و از متمولان وجهی می‌گیرد اما مردمان او را برف می‌زنند.

نوروز و مهرگان در ایران

در کتاب آیین شهرداری در شرق از قول گزنفون (۴۳۰-۳۲۵ پ.م)، مورخ یونان باستان، درباره تشریفات جشنی در دربار هخامنشی آمده است که سه گردونه مقدس برای اهورامزدا، میتره و آناهیتا به همراه مردان نیزه دار و گاوان و اسبانی که برای قربانی کردن آورده بودند به پرستش گاه برده و سپس مسابقات اسب سواری آغاز می‌شد که جایزه‌اش یک رأس گاو بود. شاهان هخامنشی نیز در این مسابقه حتماً شرکت می‌کردند و پس از اثبات برتری خویش، مراسم شادخواری و ازدواج مقدس را انجام می‌دادند. به نظر می‌رسد آنچه گزنفون پیرامون جشن مذکور گفته است، به جشن آغاز سال نو در روزگار

هخامنشیان مربوط بوده باشد که آن را در ابتدای پاییز برگزار می‌کردند. پیش و پس از آن که دین زرتشت در ایران نفوذ و گسترش یابد، به مناسبت‌های گوناگون جشن‌های متعددی در این سرزمین برگزار می‌شد اما دو جشن مهم و عظیم نوروز و مهرگان سابقه‌ای بسیار کهن داشتند و به روزگاران خیلی پیش

تر از زرتشت باز می‌گشتند؛ این دو جشن که شاید بتوان آنها را مهم‌ترین و بزرگ‌ترین جشن ایرانیان باستان دانست، با وقوع سال نو مرتبط بودند. برخلاف آنچه عموم مردم ایران در روزگار ما فکر می‌کنند، نوروز ایران باستان همواره به هنگام آغاز فصل بهار برگزار نمی‌شد بلکه عدم رعایت

کیسه آخر سال موجب می‌شد که روز اول از ماه فروردین، دقیقاً با وقوع اعتدال بهاری یعنی برابری طول مدت روز و شب منطبق نشود. از این رو پادشاهان ایران برای رفع مشکلات مربوط به این عدم انطباق چندین مرتبه به تصحیح تقویم خویش اقدام کردند. ظاهراً اولین کسی که به این کار پرداخت، شخص زرتشت در روزگار گشتاسب شاه کیانی بود، زیرا بر اساس یک اظهار نظر، زرتشت علاوه بر این که حامل وحی و الهام از جانب خداوند بود، به خاطر آن که از طایفه مغان به شمار می‌رفت، از دانش‌های مختلف مانند ریاضیات و ستاره‌شناسی نیز بهره کافی داشت و توانست تقویم پیشین ایرانیان را تصحیح و تنظیم کند. پس از او، اصلاحات دیگری نیز در گاه‌شماری ایرانیان به روزگار هخامنشیان و ساسانیان انجام گرفت.

جشن مهرگان از نظر محاسبات نجومی، در آغاز فصل پاییز یعنی روز اول مهر ماه که اعتدال پاییزی است، برگزار می‌شد و درست در نقطه مقابل آن، جشن نوروز قرار داشت. این دو جشن در ایران باستان ریشه‌های اساطیری داشتند. جشن‌های اساطیری دیگر مانند تیرگان، یعنی روزی که تیر آرش کمانگیر پس از چند روز طی طریق کردن، کنار رود جیحون بر زمین نشست یا جشن سده که روز کشف آتش توسط هوشنگ پیشدادی بود نیز مهم بودند و با شکوه تمام برگزار می‌شدند، اما هیچ‌گاه به پایه اهمیت نوروز و مهرگان نمی‌رسیدند. در روایت اسطوره‌ای آمده است نوروز، روزی بود که جمشید، نخستین پادشاه سلسله پیشدادی، امور جامعه را تنظیم، وظایف هر طبقه را مشخص و نظم نوین را پی‌ریزی کرد. به همین دلیل، این روز که هرمزد روز از ماه فروردین یعنی آغاز اعتدال بهاری بود، به نام روز نو یا نوروز خوانده شد. برگزاری جشن مهرگان نیز

به واقعه اسطوره‌ای پیروزی فریدون بر ضحاک نسبت داده می‌شود. در این روز، فریدون پس از به زنجیر کشیدن ضحاک و زندانی ساختن او در کوه دماوند، بر تخت شاهی ایران نشست و دستور داد که به شکرانه ایزدی، همه ساله در چنین روزی آتش بیفروزند و جشن بگیرند. بنابراین، دو جشن مذکور از بزرگ‌ترین



جشن‌های ایرانیان باستان محسوب می‌شدند، با این تفاوت که ساسانیان نوروز را بیشتر گرمی می‌داشتند ولی هخامنشیان به جشن مهرگان اهمیت زیادی می‌دادند. از این رو هخامنشیان برخلاف ساسانیان، آغاز سال نوی خویش را نه هنگام نوروز در فصل بهار بلکه جشن مهرگان و شروع پاییز قرار داده بودند. بگیاد (Bagayad) یا بگیاد به معنای یادگار ایزد، نام یکی از ماه‌های دوازده گانه تقویم هخامنشیان و معادل مهر ماه در روزگاران ساسانی بود. برگزاری چند جشن به این ماه منسوب شده است. نخست این که هخامنشیان در روز اول این ماه، زادروز ایزد مهر را جشن می‌گرفتند. مورخان یونانی و رومی باستان از این جشن با نام میتراکانا (Mithrakana) یاد کرده‌اند. این جشن نه تنها در ایران بلکه به واسطه گسترش مهر پرستی در آسیای صغیر که تحت نفوذ یا تصرف امپراتوری هخامنشی و سپس اشکانی بودند، برگزار می‌شد و با جشن‌های دیونیسوس یا ارفئوس در این منطقه در آمیخته بود. کنزیاس (۴۱۵-۳۹۸ پ.م.)، مورخ مشهور یونانی که در حدود ۳۹۰ پ.م. به مدت هفده سال پزشک اردشیر دوم (۴۰۴-۳۶۰ پ.م.) بود گزارش کرده است که پادشاه ایرانی ردای ارغوانی می‌پوشید و با سرور تمام در این مراسم شادی شرکت می‌کرد و برخلاف همیشه، باده فراوان می‌نوشید و در این شادی عمومی کاملاً مست می‌شد.

علاوه بر این، جشن مهرگان نیز در شانزدهم همین ماه به مناسبت پیروزی فریدون بر ضحاک گرمی داشته می‌شد. ضحاک پس از سلطنتی هزار ساله بر اثر قیام مردمی کاوه آهنگر سرنگون و به دست فریدون در کوه دماوند به بند کشیده شد. فریدون از آن روز به بعد، آیین بر افروختن آتش و شکر گزاری



پیروزی بر ضحاک اهریمن را بنیاد گذاشت و همین جشن به منزله آغاز سال نو برای هخامنشیان بود.

جشن بگیاد که در مهر ماه قرار داشت، به مراسم قربانی ساختن گاو به دست ایزد مهر مربوط بود که در روز نخست این ماه برگزار می‌شد. در اعتقادات مهر پرستی ایرانیان باستان، کشته شدن گاو نشانه آغاز آفرینش محسوب می‌شد. زرتشت در گات‌ها به مراسم قربانی ساختن گاو به شدت تاخت و آن را کاری اهریمنی نامید ولی مهر پرستان در آیین‌های نمایشی که در همراهیها برگزار می‌کردند با دقت فراوان قربانی ساختن گاو را انجام می‌دادند. از ارتباط نمادین فریدون با گاو به دلیل گرز او که کله‌ای گاو مانند داشت، چنین بر می‌آید که او نیز مهر پرست بود و مراسم قربانی ساختن گاو را انجام می‌داد.

از بین النهرین آثار متعددی به دست آمده که در آنها شیری به یک گاو حمله کرده است؛ در تخت جمشید نیز در این خصوص نقوشی وجود دارد. سنگ نگاره‌هایی هم در بین النهرین و تخت جمشید یافت شده است که مردی را در نبرد با گاوی نشان می‌دهد، در حالی که دشمنی برای فرو بردن در بدن حیوان در دست دارد. اگر چه دریده شدن گاو توسط شیر، نقشی رایج در بین النهرین بود، اما در آیین مهر شیر نماد خورشید (مهر) است که گاو نماد ماه را می‌کشد. در اعتقادات اساطیری بین النهرین، نقش شیر نشانه تابستان و زندگی است و گاو نماد زمستان و مرگ به شمار می‌رود. در آیین مهر، پس از آن که مهر به روایتی از کوه و به روایت دیگر از گل نیلوفر زاده شد، برای کشتن گاو اقدام کرد و از خون و بدن گاو، موجودات مختلف آفریده شدند. سپس مهر در مجلس انس و دوستی با یارانش شرکت می‌کند و طعام و شراب می‌خورد و سرانجام بر گردونه خورشید می‌نشیند و به آسمان عروج می‌کند. مهر پرستان، غالباً خورشید را که نماد مهر و صورت حیوانی شیر بود در کنار هلال ماه که نشانه گاو دانسته می‌شد، قرار می‌دادند. بی گمان در پی مجاورت ایرانیان با فرهنگ و تمدن بین النهرین، بسیاری از اعتقادات پیشین آنها با باورهای تازه در آمیخته و هماهنگ شده بود.

ویدن گرن، ایران شناس مشهور سوئدی، این موضوع را به روزگار پیش از جدایی آریاییان ایران و هند نسبت می‌دهد، به این ترتیب که جشن سال نو در آیین قدیم ایرانیان و هندیان همواره روی کشتن یک اژدها تمرکز یافته بود. به نظر ویدن گرن علت وجودی جشن سال نو از آن جا است که اژدهایی بر سرزمین آنها تسلط می‌یابد و به صورت یک شاه بیگانه موجب اضمحلال آبادانی می‌شود. بنابراین خشکسالی بر کشور حاکم می‌گردد؛ تا این که پهلوانی دلاور که منشأ خدایی دارد ظاهر و بر اژدها پیروز می‌گردد. به این ترتیب، آب‌ها که محبوس شده بودند، جاری می‌شوند و زنان شاه که در زندان اژدها اسیر شده بودند آزاد می‌گردند. از آن پس بار دیگر باران خاک کشور را بارور می‌سازد و پهلوان - خدای جوان که شاه شده است با زانی که از بند رها ساخته، ازدواج می‌کند. همچنین، ویدن گرن معتقد است که این داستان به هنگام جشن سال

نو در ایران و هند قدیم به صورت نمایشی آیینی به اجرا در می‌آمده است. بنابراین حمله شاهی ستمگر (اژدها) به کشور و تصرف آب‌ها و زنان، سپس ظهور پهلوان - شاه دلاور و بیرون راندن یا کشتن اژدها که موجب برطرف ساختن خشکسالی می‌شود، به داستان بنیادی و مشترک در روایات هندی و ایرانی مبدل می‌گردد؛ منتها تفاوت‌هایی وجود دارد؛ مثلاً این که در ایران، فریدون دیو را می‌کشد در حالی که معادل هندی او یعنی تریته اپتیه (Trita-Aptya) چنین نمی‌کند بلکه ایندرا که شباهت به میترا (مهر)ی ایرانی دارد، کشتن اژدها را بر عهده دارد.

بهرام بیضایی در تفسیری که بر مطالب ویدن گرن انجام می‌دهد از ارتباط عجیب فریدون، که نماد باروری و ضد سترونی است، با آب و گاو سخن می‌گوید. به نظر او، از آن جایی که نام پدر فریدون آبتین است، او با آب مربوط است و از این رو، رها ساختن دختران یا همسران جمشید شاه یعنی شهرنواز و ارنواز (در اوستا: سنگهوک و ارنوک)، نماد ابرهای باران زا و نشانه ایزد بانوی آب‌ها، اردویسور آناهیتا، به دست فریدون انجام می‌گیرد. مضافاً این که در اوستا، هم اژی دهاک (ضحاک) و هم فریدون برای آن که به مقصود خویش برسند در پیشگاه آناهیتا قربانی نثار می‌کنند، اما فقط قربانی فریدون پذیرفته می‌شود. در واقع تقابل اساطیری اژدهای خشکسالی (ضحاک) و پهلوان - خدای باروری (فریدون) صورت دیگری از آشتی ناپذیری نیک و بد در اندیشه باستانی، باور دینی و آیین عصر حماسی ایرانیان است.

حال، با توجه به آنچه که از باورهای مهر پرستی گفته شد، آیا می‌توان بر نشستن کوسه را قدیم تر از آنچه که ذکر شد دانست و احتمالاً با مهر پرستی مرتبط کرد؟ می‌دانیم که کلاغ در آیین مهر نشانه‌ای برای تازه واردان به جرگه پیروان بود. کوسه نیز در یک دستش کلاغی دارد. آیا این تشابه معنا دار است؟ همچنین در گزارش دمشقی، مورخ دوره اسلامی، کوسه به جای الاغ بر گاوی سوار است. آیا کوسه در اصل همان پادشاه غاصب است که به دست پهلوان-شاهی که مهر پرست است، کشته می‌شود؟ تبدیل شدن رسم بر نشستن کوسه در دوره اسلامی به میر نوروزی که چند صباحی پادشاه می‌گردد و دستوره‌های نابخردانه می‌دهد، آیا صورت تمسخر آمیزی از حاکم شدن پادشاهی ظالم نیست که خشکسالی می‌آورد و زنان را در بند نگه می‌دارد؟ در این میان، پاره‌ای نکات تأمل برانگیز جلوه می‌کند.

موبدان زرتشتی که اغلب از میان مغ‌ها برگزیده می‌شدند عهده دار امور دینی و در عین حال، ستاره شناس و دانشمند هم بودند. آنها در اصل صاحب مقامات معنوی در جامعه آریایی به شمار می‌رفتند. پس از آن که مغان، دین بهی را پذیرفتند، اعتقادات قبلی خود را به سادگی فراموش نکردند بلکه تحریفاتی در دین زرتشت انجام دادند و باورهای مهر پرستی، زروانی گری، مزدا پرستی و سایر اعتقادات پیشین را وارد آموزه‌های زرتشت کردند. بنابراین می‌بینیم که ایزد مهر هر چند در دین زرتشت مقامی پایین تر از اهورامزدا دارد اما همچنان به صورت یکی از ایزدان اصلی در جهان شناسی زرتشتی باقی می‌ماند. با این توضیح می‌توان استنباط کرد که مراسم بسیار کهن پیرامون نوروز، مانند جشن فروردینگان و جشن فروشی‌ها، در آغاز بهار و به منزله رستاخیز جهان برگزار می‌شد و نیز جشن مهرگان و سایر جشن‌های مرتبط با آن که میراث مهر پرستی بود و با مراسمی که در بین النهرین برگزار می‌شد مشابهت‌های فراوانی داشت در دوران زرتشتی شدن ایرانیان به صورت‌های مختلف تداوم یافتند. به دلیل ارتباط فرهنگی ایران و بین النهرین می‌توان امیدوار بود که مطالعه و مقایسه تطبیقی مراسم سال نو و جشن‌های مربوط به آن، پاره‌ای از ابهامات

پیرامون چگونگی برگزاری آیین‌های نمایشی در ایران باستان را برطرف سازد. بنابراین، اگر بخواهیم به صورت یک جدول، برگزاری این دو جشن را در اندیشه ایرانیان باستان با جزئیات بیشتری نمایش دهیم، به صورت زیر خواهد شد:

آنچه در این جدول شایسته توجه است، نمایش کارناوالی با اجرای سیار مراسم نمایشی است که تشابه آن را با بین‌النهرین نشان می‌دهد. تاکنون، هیچ سند یا گزارشی از ایران باستان به دست نیامده است که به محل خاصی برای اجرای نمایش اختصاص داشته باشد. موارد اندک از اجرای نمایش که در روزگار اشکانیان آن هم در دربار پادشاه ارمنستان که ارد اول (۵۵-۳۷ پ.م.) پادشاه اشکانی میهمان او بود، توسط پلوتارک (۴۶-۱۲۰ م.) مورخ یونانی روزگار باستان ذکر شده است، تماماً به نمایش‌های یونانی مربوط می‌شود که در دربار پادشاهان، احتمالاً به زبان یونانی اجرا می‌شده است. اما شاید دلیل این که هیچ گونه جایگاه یا ساختمانی از آن روزگار باقی نمانده است که نشانگر وجود هنر نمایش در ایران باستان بوده باشد، آن است که اساساً مراسم نمایشی نزد مردم به صورت سیار بوده است؛ بنابراین چیزی به نام تماشاخانه یا تئاترون (Theatron) یونانی ساخته نشده است که فرضاً همانند یونان، خواص و عوام در کنار یکدیگر به تماشای یک نمایش بنشینند. به دست نیامدن آثار معماری برای اجرای نمایش در ایران باستان را می‌توان بدین خاطر دانست که اساساً مراسم نمایشی در ایران همانند یونان نبوده و حمایت دربار یا دستگاه روحانیت را به همراه نداشته است. بنابراین هیچ گاه جایگاهی سرپوشیده یا غیر آن برای اجرای این گونه مراسم به کار نمی‌رفته است و حتی مشابه هندیان هم نبوده که از معابدشان برای این منظور استفاده می‌کردند. در دوره اسلامی، تعزیت‌های مردمی برای سوگواری خاندان پیامبر اکرم (ص) نیز به شکل سیار در قالب دسته‌های عزاداری برگزار می‌شد و پس از احداث تکایا و حسینیه‌ها، کم‌کم این مراسم یا بخش‌های اصلی آن به داخل این مکان‌ها منتقل شد و شباهتی به تئاترون پیدا کرد و خواص و عوام به تماشای آن رفتند. به نظر می‌رسد که این موضوع از اهمیت لازم برخوردار است و در بحث و بررسی درباره نمایش در ایران باستان می‌بایستی مورد توجه پژوهشگران قرار گیرد.

نمایش سیار مغ کشی

مغ کشی که در روزگار هخامنشیان رایج شد به صورت جشنی بود که در ماه مهر (بگیاد) برگزار می‌شد. این مراسم، نمایشی بود که به یک ماجرای تاریخی

منسوب و توضیح آن چنین است: هنگامی که کورش بزرگ (۵۵۹-۵۲۹ پ.م.) چشم از جهان فرو بست، کمبوجیه (۵۲۹-۵۲۲ پ.م.) پسر او به پادشاهی رسید. زمانی که کمبوجیه برای فتح مصر عازم آن سرزمین شده بود دستور داد تا برادر خویش، بردیا را بکشند تا مبادا از فرصت استفاده کرده، پادشاهی را تصرف کند. اعمال ناخردانه و خشونت آمیز کمبوجیه عاقبت گریبان‌گیرش می‌شود و او به دلیل بیماری یا آسیب دیدگی در بیابان‌های مصر می‌میرد. متعاقباً برادر او، بردیا، می‌بایست به تخت پادشاهی می‌رسید و در این موقعیت فردی از مغان که گنوماتا نامیده شده است از شباهت خود با بردیا سوء استفاده می‌کند و خود را بردیا معرفی می‌کند و به پادشاهی امپراتوری هخامنشی دست می‌یابد. البته این که یک فرد بتواند در میان درباریان، خودش را به جای بردیای کشته شده وانمود کند و سایر درباریان را از مرگ بردیای واقعی بی‌خبر نگه دارد، قدری باور نکردنی جلوه می‌کند مگر آن که همدستانی داشته و طی صحنه سازی‌هایی از عهده چنین نقشی بر آمده باشد.

در میان مورخان یونان باستان، هرودت (۴۸۴-۴۲۵ پ.م.) و کتزیاس از این واقعه گزارش داده اند اما روایت‌های آنها با یکدیگر متفاوت است. شیوه تاریخ نگاری هرودت از این ماجرا بسیار پر کشش است و گویی همانند یک نویسنده دانای کل تمام صحنه‌ها را با چشم خویش دیده و محرمانه‌ترین گفت و گوها را شنیده است، در حالی که کتزیاس در ۵۲۲ پ.م. رخ داده و هرودت در آن هنگام اصلاً به دنیا نیامده بود. به هر روی، روایت او از این ماجرا براساس گفته‌ها و نوشته‌های دیگران است.

نویسنده آیین شهریاری در شرق براساس گزارش مورخان باستان چنین اظهار نظر می‌کند که بر خلاف روش یونانیان، شاهان هخامنشی در حد پرستش مورد احترام و تعظیم قرار داشتند و همانند خدایان در انزوا می‌زیستند و هنگام ملاقات با دیگران از نقاب استفاده می‌کردند. در برابر شاه هخامنشی، هیچ کس جز همسر و مادرش اجازه نداشت با وی غذا بخورد تا آن که اردشیر دوم این رسم کهن را تغییر داد و شرکت برادران را مجاز شمرد. شاه از پشت نقابی صرف غذا می‌کرد که از درون آن، وی همه میهمانانش را می‌دید اما کسی چهره او را مشاهده نمی‌کرد.

در چنین شرایطی می‌توان این احتمال را پذیرفت که گنوماتا به یاری برادرش که او هم مغ بود و نیز برخی درباریان و سایر روحانیان که دارای نفوذ فراوان

جدول مقایسه نوروز و مهرگان در ایران و بین‌النهرین

ردیف	ویژگی‌ها	نوروز	مهرگان
۱	موقعیت تقویمی	اعتدال بهاری (اول فروردین)	اعتدال پاییزی (اول مهرماه)
۲	فصل کلی	تابستان	زمستان
۳	صورت حیوانی	شیر	گاو
۴	نماد کیهانی	خورشید	ماه
۵	جشن‌های همراه	فروردینگان-فروشی	بگیاد (میتراکانا)
۶	مرتبط با اسطوره	جم	فریدون
۷	جایگاه دینی	زرتشتی	مهر پرستی
۸	محل اجرای مراسم نمایشی	سیار (کارناوالی)	سیار (کارناوالی)
۹	معادل بین‌النهرین	جشن زگموگ	جشن آکی تو

بودند، با تمهیداتی نمایشگرانه خودش را به جای بردیا قرار داده باشد. احتمال دیگر این است که شاید اساساً چنین اتفاقی واقعیت نداشته است و داریوش پسر هیستاسب (ویشتاسب) که یکی از بزرگان خاندان دیگری از هخامنشیان بود، با همدستانش بردیای واقعی را به قتل می‌رساند و وانمود می‌کند که گئوماتای مغ را که پادشاهی را غصب کرده بود، به مجازات رسانده است. به این ترتیب، داریوش قدرت را از خاندان کوروش به خاندان خود منتقل می‌کند.

شرح هرودت از چگونگی فاش شدن راز گئوماتا خواندنی است. پادشاهان هخامنشی موهایی سر خویش را به گونه‌ای می‌بستند که گوش آنان را می‌پوشاند. ظاهراً، گئوماتا به سبب بزهی که انجام داده بود، گوش‌هایش را بریده بودند، لذا می‌کوشید که هویت خویش را با پنهان ساختن گوش‌های بریده‌اش از انظار دیگران مخفی نگه دارد، اما همسرش آن راز را در می‌یابد و به پدرش که از یاران داریوش بود، می‌گوید. سپس سایر ماجراها صحنه‌ای بعد از صحنه‌ای دیگر رخ می‌دهد و رد و بدل شدن گفت و گوها به روایت هرودت به گونه‌ای است که نمایش یک فیلم داستانی مهیج را پیش چشم خواننده تصویر می‌کند. روایت هرودت حاکی از آن است که داریوش بزرگ بر گئوماتا می‌شورد و به همراه شش تن دیگر، وارد قصر می‌شوند و مقاومت نگهبانان را درهم می‌شکنند و مغ جنایتکار را به سزای عملش می‌رسانند. شرح این ماجرا از زبان خود داریوش که در سنگ نبشته طولانی بیستون به همراه سنگ نگاره‌ای جالب آمده است با آنچه هرودت آورده است، اندک تفاوت‌هایی دارد. در این سنگ نگاره به شکلی نمادین گئوماتا به زیر پای داریوش افتاده است تا به سزای عملش برسد، در حالی که صف بزهاکاران که بایستی مجازات شوند دیده می‌شود اما به روایت هرودت و خود داریوش، گئوماتا در قصر خویش توسط داریوش کشته می‌شود.

داریوش درباره علت قیام خویش چنین می‌گوید: «هیچ کس جرئت نداشت درباره گئوماتای مغ چیزی بگوید؛ تا آن که من رسیدم. آن گاه اهورامزدا را یاد کردم. اهورامزدا مرا پایید. ده روز از ماه بغیادی [= بگیاد] گذشته بود. آن گاه من با تعداد کوچکی از مردان، گئوماتای مغ را کشتم و کسانی را که وفاداران اصلی به او بودند... شهریاری را از او پس گرفتم. به خواست اهورا مزدا من شاه شدم، اهورامزدا شهریاری را به من بخشید.»

سپس داریوش درباره اعمال گئوماتا می‌گوید که او پرستشگاه‌ها را ویران کرده بود، اما من دوباره ساختم. بردگان (کنیزکان) خانگی و اموال، دارایی‌ها و گله‌هایی را که متعلق به سپاهیان بود و گئوماتا آنها را گرفته بود، بار دیگر به سپاهیان بر گرداندم. اینها نشان می‌دهد که گئوماتا تغییرات اساسی در بنیاد فکری و ساختار اجتماعی ایجاد کرده بود و داریوش مجدداً اوضاع را به شکل سابق برگرداند.

داریوش در این سنگ نگاره، پایش را بر سینه گئوماتا که به او التماس می‌کند، گذاشته است و سایر همدستان گئوماتا، که آخرین آنان کلاه مغان دارد، دست بسته به صف ایستاده‌اند تا یادافره خیانت خویش را ببینند. به گزارش هرودت و کتزیاس از آن پس، هر ساله مردم ایران طی مراسم ویژه‌ای آن واقعه را که هرودت مگافونیا (Magaphonia) می‌نامد جشن می‌گرفتند.

منطقی است که تصور کنیم شرکت کنندگان در این مراسم کوچک به کوچی، به جستجوی مغان می‌گشتند و چنانچه معنی را می‌یافتند به عوض گئوماتای مغ که نظام اجتماعی را بر هم زده بود، می‌کشتند. لازمه تکرار آیینی چنین نمایشی آن است که پذیریم این نمایش سیار توأم با شبیه‌گردانی و بازسازی

اشخاص واقعه مطابق آنچه در سنگ نگاره تصویر شده بوده، بنا بر نقل بهرام، ایرانیان باستان در پانزدهم دی ماه بیکراهی می‌ساختند و او را همانند سلطان گرامی می‌داشتند و سپس او را قربانی می‌کردند. در چنین روزی، بیکره را در رهگذر قرار می‌دادند تا او را خدمت کنند و در پایان آن را در آتش می‌سوزانند. وی معتقد است که شاید این بازی «صورت دیگری از نمایش کشتن گئوماتا پادشاه دروغی بوده است». به نظر او مراسم مغ کشی نیز نوعی نمایش بوده است و در آن لاقل پس از باز نمودن ماجرای نیرنگ آمیز پادشاهی گئوماتا، شبیه او را طی قراردادهای نمایشی می‌کشتند. و چه بسا که کشتن پادشاه دروغی در مراسم مغ کشی و کوسه بر نشستن پیش از دوره اسلامی به صورت ماجرای میرنوروزی و عمرکشان دوره اسلامی در آمده باشد. به نظر می‌رسد از مشاهده سنگ نگاره بیتولی بتوان تصویری از مراسم مغ کشی روزگار باستانی پیدا کرد. در هر حال، این مراسم نیز نمونه‌ای دیگر از نمایش سیار در ایران باستان می‌تواند محسوب شود.

نتیجه‌گیری

از پیوستگی دو آیین بر نشستن کوسه و مغ کشی در ایران باستان که پس از دوره اسلامی با اسامی دیگری تا سده‌ها تداوم داشت، می‌توان خاستگاه اساطیری برای آن در نظر گرفت و آن نشستن فردی غاصب بر سریر پادشاهی است که موجب خشکسالی، محبوس شدن آب‌ها، زندانی شدن زنان، گسترش دروغ، بر هم خوردن نظام اجتماعی و مواردی از این قبیل می‌شود. از دهک (ضحاک) کهن الگوی چنین پادشاهانی است و فریدون نیز نیرویی است که او را به زیر می‌کشد.

در رسم آیینی بر نشستن کوسه، پادشاهی نالایق موقتاً بر جان و مال مردم مسلط می‌شود. او با اعمال و دستورهای مسخره آمیز و غیر متعارف خود موجب برهم خوردن نظم اجتماع می‌شود. در آیین مغ کشی نیز پادشاهی غاصب با اعمال بزهاکارانه‌اش ساختار جامعه را بر هم می‌زند. اما هر دو پادشاه از اریکه قدرت به زیر کشیده می‌شوند. از این روست که می‌توان اظهار کرد گرچه بر نشستن کوسه آیینی نشاط آور و هزل آمیز است، با مغ کشی که ظاهراً جدی است، هر دو روایت گر سقوط پادشاهی غاصب هستند که پس از او بار دیگر نظم کیهانی جانشین آشوب و هرج و مرج می‌شود.

منابع

- ادی، ساموئل کد. *آیین شهریاری در شرق*، ترجمه فریدون بدره‌ای، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۷، ص ۸۲
- اوانس، ج. *تاریخ هرودت*، ترجمه وحید مازندرانی، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۳
- اوشیدری، جهانگیر. *دانشنامه مزدیسنا*، تهران، نشر مرکز، ۱۳۷۱، ص ۴۵۵
- بلوکباشی، علی. *نوروز، جشن نورانی آفرینش*، تهران، دفتر پژوهش‌های فرهنگی، ۱۳۸۱، صص ۱۳-۱۶
- بهروز، ذبیح. *تقویم و تاریخ در ایران*، تهران، انجمن ایران‌پوچ، ۱۳۳۱، ص ۱۳۹
- بیضایی، بهرام. *ریشه‌یابی درخت کهن*، تهران، روشنگران و مطالعات زنان، ۱۳۸۳
- _____ *نمایش در ایران*، تهران، بی نا، ۱۳۴۴
- رضی، هاشم، *آیین مهر (میترائیسم)*، تهران، بهجت، ۱۳۷۱
- _____ *جشن‌های آتش و مهرگان*، تهران، ۱۳۸۳
- _____ *گاه شماری و جشن‌های ایران باستان*، بهجت، ۱۳۷۱
- کراسنولسکا، آنا. *چند چهره کلیدی در اساطیر گاه شماری*، ترجمه ژاله متحدین، تهران، نشر ورجاوند، ۱۳۸۲، ص ۲۰۷
- لوکوک، بی. یر. «سنگ نوشته بیستون»، ترجمه نازیلا خلخال، روزنامه *کیهان*، ش ۲۳۴۴۷، شهریور ۱۳۸۴
- ویدن گرن، گئو. *دین‌های ایرانی*، ترجمه منوچهر فرهنگ، تهران، نشر آگاهان ایده، ۱۳۷۷.